

استقلال قرآن

در بیان و نقش روایات در تفسیر از منظر علامه طباطبائی

مهدی رستم‌نژاد*

چکیده

یکی از اساسی‌ترین مسائل علوم قرآن، بررسی میزان نقش روایات تفسیری در فرآیند فهم آیات است. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که علامه طباطبائی با تکیه بر روش تفسیر قرآن به قرآن، معتقد به استقلال و استغنائی قرآن از روایات در تفسیر است. این سخن، علاوه بر ناهمخوانی با سلوک عملی علامه در المیزان، مورد انکار بسیاری از شاگردان برجسته ایشان قرار گرفته است.

نگارنده فارغ از همه توجیهاتی که تاکنون در مورد دیدگاه علامه ارائه شده است با ارائه مستقیم اظهارات علامه درباره نقش و جایگاه روایات در تفسیر آیات، به این نتیجه رسیده است که کلمات علامه در این باب در دو مقام است: نخست، در خصوص استقلال قرآن در دلالت بر معنی لفظی و ناظر به ابطال کلام اخباری‌هاست که به مستقل نبودن قرآن در دلالت و حجیت نداشتن ظواهر آن معتقدند. روشن است که این معنی با استقلال قرآن از سنت، فاصله بسیاری دارد. دوم، در باب استقلال قرآن در بیان مرادات و مصادیق است که منظورشان نفی نیاز به بیان معصوم نیست، بلکه مقصودشان این است که هر چه معصوم علیه السلام در تفسیر آیات می‌فرماید، همان چیزی است که قرآن خود آن را بیان کرده است هر چند ما پیش از بیان معصوم توان فهم آن را نداشته باشیم.

کلیدواژه‌ها: استقلال قرآن، تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، نقش روایات در تفسیر.

مقدمه

بی‌گمان نظریه علامه طباطبائی^۱ درباره استقلال قرآن در دلالت، که به «استقلال قرآن از سنت» شهرت یافته است، از بحث برانگیزترین نظریات در چند دهه اخیر است. محققان قرآنی، شاگردان علامه و بسیاری از اهل قلم و بیان در این باره اظهار نظر کرده‌اند. گروهی در توجیه آن و عده‌ای در مقابل آن داد سخن سر داده‌اند، ولی همچنان این نظریه مطمح انظار و آرا و در هاله‌ای از ابهام و تردید است.

راستی آیا علامه با این نظر در صدد کنار گذاشتن سنت است؟ یا این مطلب را تنها در ابطال نظریه اخباری‌ها در حجت‌نبودن ظواهر قرآن اظهار کرده است یا آنکه منظور دیگری علامه را بر آن داشت تا چنین نظریه‌ای را طرح کند؟ اگر منظورش کنار نهادن سنت بود، پس چگونه خود از روایات استفاده کرده است و در پاره‌ای از آیات، تنها سنت را مبین مراد آیات دانسته است؟ این سؤال‌ها از جمله دغدغه‌هایی است که این تحقیق، فارغ از توجیهاتی که تاکنون شاگردان برجسته علامه ارائه کرده‌اند، در صدد پاسخگویی به آنها است.

در پاسخ به این نمونه سؤالات، پژوهشگران ارجمندی چون دکتر شادی نفیسی در کتاب روش‌شناسی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبائی^۱ و حجت‌الاسلام والمسلمین احمد قدسی با تدوین مقاله «نقد و بررسی نظریه استقلال قرآن»^۲ و حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی نصیری در کتاب «رابطه متقابل کتاب و سنت»^۳ تحقیقات سودمندی انجام داده‌اند و نشستی علمی در این باره برگزار شده است.^۴ ولی در این تحقیق با نگاهی جدید، ابتدا کلام علامه بدون کم‌وکاست بازخوانی شده سپس ضمن پرداختن به نقش روایات تفسیری در فرآیند فهم آیات از منظر علامه، کلمات غیرهمسو و موهم خلاف ایشان به دقت بررسی و تحلیل شده و نتیجه‌ای جدید غیر از آنچه تاکنون گفته شده، به دست آمده است.

تبیین نظریه استقلال قرآن در دلالت در کتاب قرآن در اسلام

باید توجه داشت عنوانی که علامه برای این نظریه انتخاب کرده عبارت است از «استقلال قرآن در دلالت خویش». بدیهی است این عنوان با عنوان «استقلال قرآن از سنت» فاصله بسیاری دارد.

مرحوم علامه در کتاب *قرآن در اسلام* تحت عنوان «قرآن مجید در دلالت خود مستقل است» چنین می‌نگارد:

قرآن مجید که از سنخ کلام است، مانند سایر کلام‌های معمولی از معنی مراد خود کشف می‌کند و هرگز در دلالت خود گنگ نیست و از خارج نیز دلیلی وجود ندارد که مراد تحت‌اللفظی قرآن جز آن است که از لفظ عربی‌اش فهمیده می‌شود. اما اینکه خودش در دلالت خود گنگ نیست؛ زیرا هر کس به لغت آشنایی داشته باشد، از جملات آیات کریمه معنی آنها را آشکارا می‌فهمد، چنان‌که از جملات هر کلام عربی دیگر معنی می‌فهمد.

علاوه بر این به آیات بسیاری از قرآن بر می‌خوریم که در آنها طائفه‌ای خاص را مانند بنی‌اسرائیل، مؤمنین، کفار و گاهی عموم مردم را متعلق خطاب قرار داده، مقاصد خود را به ایشان القا می‌کند، یا با آنان به احتجاج می‌پردازد یا به مقام تحدی برآمده از ایشان می‌خواهد اگر شک و تردید دارند در اینکه قرآن کلام خدا است مثل آن را بیاورند، بدیهی است که تکلم با مردم با الفاظی که خاصیت تفهیم را واجد نیست، معنی ندارد. همچنین تکلیف مردم به آوردن مثل چیزی که معنای محصلی از آن فهمیده نمی‌شود، قابل قبول نیست.

علاوه بر این، خدای متعال می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؛ آیا قرآن را تدبر - پیگیری آیات با تأمل - نمی‌کنند یا به دل‌هایی قفل‌هاشان زده شد» (محمد: ۲۴) و می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۲)

دلالت آیه‌ها بر اینکه قرآن تدبر را که خاصیت تفهیم دارد می‌پذیرد و همچنین تدبر، اختلافات آیات را که در نظر سطحی و ابتدایی پیش می‌آید حل می‌کند، روشن است. بدیهی است اگر آیات در معانی خودشان ظهوری نداشتند، تأمل و تدبر در آنها و همچنین حل اختلافات صوری آنها به واسطه تأمل و تدبر معنی نداشت.

و اما اینکه راجع به نفی حجیت ظواهر قرآن دلیلی از خارج نیست، زیرا چنین دلیلی وجود ندارد، جز اینکه برخی گفته‌اند در تفهیم مرادات قرآن به بیان تنها پیامبر اکرم ﷺ یا به بیان آن حضرت و بیان اهل بیت گرامش باید رجوع کرد.

ولی این سخن قابل قبول نیست؛ زیرا حجیت بیان پیغمبر اکرم ﷺ و امامان اهل بیت ﷺ را تازه از قرآن باید استخراج کرد، بنابراین چگونه متصور است که حجیت دلالت قرآن، به بیان ایشان متوقف باشد بلکه در اثبات اصل رسالت و امامت باید به دامن قرآن که سند نبوت است چنگ زد.^۵

آنگاه علامه در ادامه کلامش به تبیین نقش اهل‌بیت علیهم‌السلام در بیان جزئیات احکام و تفصیل آن و نقش تعلیمی آن بزرگواران در قرآن می‌پردازد.

تحلیل و بررسی

چنان‌که ملاحظه می‌شود علامه در تبیین نظریه «استقلال قرآن در دلالت خویش» به چند دلیل تمسک کرده است که به اختصار عبارت است از:

۱. قرآن مجید کلام است و به حکم کلام بودن، از معنای مراد خود پرده برمی‌دارد و به غیر نیازی ندارد.
۲. هیچ دلیل دیگری وجود ندارد که مراد قرآن از این الفاظ، چیزی جز همین مراد تحت‌اللفظی آن است و دلیلی بر نفی حجیت ظواهر قرآن در دست نیست.
۳. قرآن اقوام خاصی چون بنی‌اسرائیل، مؤمنان، و کفار را مورد خطاب قرار می‌دهد که لازمه آن، استقلال قرآن در ادای مفاهیم الفاظش است.
۴. لازمه تحدی، قابل فهم بودن قرآن است.
۵. دعوت قرآن به تدبیر در آیات، دلیل روشنی است بر اینکه قرآن مستقلاً قابل فهم است و برای رساندن مرادات الفاظ خویش به غیر نیازی ندارد.

تبیین نظریه استقلال قرآن در دلالت، در المیزان

اینک به مهم‌ترین بخش از سخنان علامه در المیزان می‌پردازیم. مرحوم علامه در این‌باره در مقدمه تفسیرش پس از آنکه متذکر می‌شود که عده‌ای برای فهم آیات قرآنی در ورطه تطبیق و تأویل باطل گرفتار شده‌اند و شماری هم به علوم جدید بشری در فهم آیات روی آورده‌اند، یادآور می‌شود که این گروه قرآن کتاب هدایت، نور مبین و تبیان کل شیء را چنان تنزل داده‌اند که باید به مدد علوم جدید یا ابحاث فلسفی و مانند اینها فهم شود و خودش حتی از رساندن مراد لفظی خودش عاجز است، آنگاه می‌نویسد: «این اختلافات تفسیری هیچ‌یک اختلاف در مفهوم کلمات از حیث لفظی نیست؛ زیرا قرآن به زبان عربی مبین است و هیچ‌کسی در فهم آن - نه عرب و غیرعرب - که آشنای به زبان عربی باشد، درنگ نمی‌کند».^۶

سپس می‌افزاید:

در میان آیات قرآن که چند هزار آیه می‌باشد حتی یک آیه یافت نمی‌شود که از نظر مفهوم دارای پیچیدگی و اغلاق باشد به گونه‌ای که ذهن از دریافت معنای آن متحیر بماند؛ زیرا قرآن فصیح‌ترین کلام است و از شرط فصاحت همین است که کلام از پیچیدگی و تعقید خالی باشد. حتی آیات متشابه قرآن هم از لحاظ مفهومی در نهایت وضوح‌اند و هیچ مشکلی ندارند و تشابه تنها در مراد از آن آیات است نه در حوزه فهم الفاظ آن.

علامه آنگاه چنین نتیجه می‌گیرد که: تمام مسئله اختلاف بین صاحبان مذاهب مختلف، در تشخیص مصداق این الفاظ است نه مفهوم لفظی آن. سپس می‌گوید: برای تشخیص مصداق این الفاظ هم دو راه در پیش‌رو است:

۱. از راه بحث علمی یا فلسفی به مصداق خاصی برسیم و سپس همان را بر آیه تحمیل کنیم که قرآن به این راضی نیست.

۲. از طریق آیات دیگر به تشخیص مصداق پردازیم. این همان چیزی است که آیات قرآن و روایات اهل‌بیت^{علیهم‌السلام} بر آن اشاره دارد و ما آن را به نام تفسیر قرآن به قرآن می‌شناسیم.^۷

تا اینجا دو نکته از کلام علامه برمی‌آید: نخست اینکه قرآن در افاده مفاهیم تحت‌اللفظی و استعمالی خویش به غیر نیازی ندارد، چه اینکه قرآن در اوج فصاحت است و حداقل شرط فصاحت آن است که بتواند آشکارا مفهومش را برساند و برای افاده مفهومش به چیزی نیاز نداشته باشد.

نکته دوم اینکه قرآن در تشخیص مصداق و مراد واقعی خودبسنده است و به غیر نیازی ندارد. از نگاه علامه روش تفسیر قرآن به قرآن به همین قسم معطوف است. آنچه برای منتقدان پذیرفتنی نیست، عمدتاً همین محور دوم است. آنان بر این باورند که در همه جا نمی‌توان برای تشخیص مصداق، صرفاً از آیات دیگر بهره گرفت. این کلام در قسمت‌های دیگر مقاله تحلیل خواهد شد.

بدیهی است اگر کسی ادعا کند که قرآن در افاده مفاهیم لفظی خویش به چیزی حتی بیان پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} نیاز ندارد، به این معنی نیست که در تبیین مصادیق و تشخیص آن هم بی‌نیاز است. بلکه ممکن است در حوزه افاده مفهوم مستغنی از غیر باشد ولی در عرصه تشخیص مصداق و تبیین آن نیازمند باشد.

نقش سنت در تفسیر آیات از منظر علامه

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین نقش‌های سنت نسبت به قرآن، تبیین معارف و حقایق آن است. قرآن، از جمله مسئولیت‌های خطیر پیامبر نسبت به خود را تلاوت، تعلیم (جمعه: ۳) و تفسیر آن می‌داند و می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ». (نحل: ۴۴) این آیه با صراحت پیامبر را مفسر و مبین خود معرفی کرده است. حال سخن آن است آیا مسئولیت پیامبر در تفسیر، صرفاً تبیین معنی لفظی و بیان مراد خداوند و ارائه تفصیل آیات است یا آنکه افزون بر اینها، روش تفسیر آیات را نیز می‌آموزد؟ به دیگر بیان، آیا رویکرد بیانات تفسیری آن حضرت تنها معنی‌شناسی است، یا افزون بر آن، روش‌شناسی نیز هدف است؟

روشن است بنا به رویکرد روش‌شناسانه، روایات تفسیری دربردارنده کلیدهای تفسیری است که همانند یک معلم خبیر، به آموزش روش‌های تفسیری می‌پردازد. رویکرد روش‌شناسانه می‌تواند راه جمع مناسی بین دو دسته از آیات و روایات به ظاهر ناسازگار باشد؛ یعنی دسته‌ای که همگان را به اندیشیدن در آیات قرآن فرامی‌خواند و دسته‌ای که راسخان در علم را فهمندگان واقعی قرآن و پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام را بیان‌کننده اسرار و رموز آن برمی‌شمارد.

درواقع، در این نگاه، هم به نقش ویژه و برجسته سنت در تبیین مقاصد قرآنی، خدشه‌ای وارد نمی‌شود و هم به جایگاه ژرف‌اندیشی‌های مفسران و محققان در فهم آیات قرآن، بهای لازم داده می‌شود.

طبق این نگرش، سنت بسان مفسری ساده، صرفاً در پی بیان معانی واژگانی آیات نیست، بلکه افزون بر آن، روش استفاده از قرآن و شیوه برداشت از آیات را می‌آموزد. علامه طباطبائی رحمته‌الله که از طرفداران این نظریه است و به روش تفسیری قرآن به قرآن پای بند است، بر این باور است که این روش تفسیری، برگرفته از آثار روایی و آموزه‌های تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام است.

وی که تفسیر *المیزان* را براساس روش قرآن به قرآن پدید آورده است، جایگاه اهل بیت را در ارتباط با قرآن همانند معلمی خبیر می‌داند که راه دست‌یابی به معارف ژرف و دقیق قرآنی را به فراگیران آموزش می‌دهند. وی تصریح می‌کند تا مفسر با آموزه‌های قرآنی اهل بیت علیهم‌السلام آشنا نگردد، حق ورود به عرصه تفسیر را ندارد.

علامه در این باره می‌نویسد: «تنها راه تفسیر آن است که از طریق آیات قرآن با روش آیه به آیه آیات قرآن را فهم کنیم و این مهارت با ممارست در روایات تفسیری پیامبر و اهل بیتش و ذوق حاصل از آن به دست می‌آید و پس از حصول چنین مهارتی می‌توان به تفسیر پرداخت».^۸

از مجموع سخنان علامه طباطبائی رحمته به دست می‌آید که ایشان برای سنت چند نقش اساسی نسبت به قرآن قائل‌اند که به اختصار به آنها اشاره می‌شود.

۱. تعلیم مفاهیم و حقایق

علامه یکی از نقش‌های مهم سنت را تبیین الفاظ و تفسیر مشکلات آیات می‌داند. او در تفسیر آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، (جمعه: ۲) می‌نویسد: «مراد از تعلیم کتاب، عبارت است از تبیین الفاظ آیات و تفسیر مشکلات آن، و مراد از تعلیم حکمت، عبارت است از تعلیم معارف حقه‌ای که قرآن متضمن آن است».^۹

۲. تعلیم روش

منظور از نقش تعلیمی عبارت است از آموزش روش تفسیر قرآن با استفاده از روش آیه به آیه، توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت.

از نگاه علامه، اهل بیت به‌درستی به آموزش این روش اهتمام داشتند و لذا حجم انبوهی از روایات تفسیری، از نوع استدلال به یک آیه برای توضیح آیه‌ای دیگر است. وی در این باره می‌نویسد:

«إِنَّ جَمًّا غَافِرًا مِنَ الرِّوَايَاتِ التَّفْسِيرِيَّةِ الْوَارِدَةِ عَنْهُمْ، مُشْتَمَلَةٌ عَلَى اسْتِدْلَالِ بَآيَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْإِسْتِشْهَادِ بِمَعْنَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^{۱۰} بسیاری از روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام در بردارنده استدلال به آیه‌ای بر آیه دیگر و استشهاد به معنایی بر معنای دیگر است».

ایشان در کلامی دیگر در ذیل آیه هفت از سوره آل عمران می‌نویسند:

ومن هنا يظهر أن شأن النبي صلی الله علیه و آله في هذا المقام هو التعليم فحسب. والتعليم إنما هو هداية المعلم الخبير ذهن المتعلم وإرشاده إلى ما يصعب عليه العلم به والحصول عليه، لا ما يمتنع فهمه من غير تعليم، فإنما التعليم تسهيل الطريق وتقريب للمقصد؛ از اینجا معلوم می‌شود که نقش پیامبر در برابر قرآن صرفاً نقش تعلیمی است. و تعلیم عبارت است از اینکه معلم خبیر، ذهن فراگیر و یادگیرنده را به سوی چیزی که دستیابی به آن برایش دشوار است جهت دهد و ارشاد کند [تا خود به فهم آن نائل شود]، و اما بیان چیزی که اساساً بدون

تعلیم برای فراگیرنده ممکن نیست، «تعلیم» نامیده نمی‌شود. تعلیم همان آسان کردن راه فهم و نزدیک کردن مقصد است.^{۱۱}

۳- تبیین تفصیل

مراد از نقش «تبیینی» عبارت است از بیان تفصیل احکام و جزئیات شریعت توسط پیامبر ﷺ و اهل‌بیت آن حضرت.

علامه در این زمینه می‌نویسد: «آنچه [از تبیان کل شیء بودن قرآن] گفته شد، منافاتی ندارد با اینکه پیامبر ﷺ و ائمه اهل‌بیت ﷺ عهده‌دار بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام شریعت، که از ظواهر قرآن مجید به دست نمی‌آید، بوده‌اند».^{۱۲}

علامه در اموری چون آیات فقهی، تفصیل قصص، بیان جزئیات معاد، نقش اهل‌بیت را افزون بر نقش تعلیمی، واجد ویژگی تبیینی می‌داند که بدون بیان آنها دسترسی به آن میسر نیست. ایشان در این زمینه می‌گویند:

نعم تفصیل الأحكام مما لا سبيل إلى تلقیه من غیر بیان النبی كما أرجعها القرآن إليه فی قوله تعالی: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷) و ما فی معناه فی الآیات، و کذا تفصیل القصص و المعاد مثلاً؛ آری راهی برای وصول به تفصیل احکام جز بیان پیامبر ﷺ نیست؛ چنان‌که قرآن نیز در این مورد همگان را به پیامبر اکرم ﷺ ارجاع داده و فرموده است: آنچه را پیامبر ﷺ برای شما آورده بگیرید و از آنچه شما را از آن نهی کرده است، برحذر باشید. نیز در تفصیل قصه‌های قرآنی، جزئیات معاد راهی جز بیان پیامبر اکرم ﷺ نیست.^{۱۳}

البته ممکن است به‌حسب ظاهر، بیان جزئیات و تفصیل احکام، تفسیر به معنی اصطلاحی آن محسوب نشود، ولی درواقع این هم به نوعی تفسیر شمرده می‌شود. چنان‌که از امام صادق ﷺ می‌خوانیم:

«إن رسول الله نزلت عليه الصلاة ولم يسم الله لهم ثلاثاً ولا أربعاً حتى كان رسول الله هو الذي فسّر ذلك لهم ونزلت عليه الزكاة ولم يسم لهم من كل أربعين درهماً حتى كان رسول الله ﷺ هو الذي فسّر ذلك لهم؛ بر پیامبر ﷺ آیات نماز نازل شد در حالی که خداوند در آن سه رکعت یا چهار رکعت بودن را بیان نکرد تا آنکه پیامبر آنها را تفسیر کرد، همچنین آیات زکات نازل شد ولی بیان نشد که از هر چهل، یک درهم را باید پردازد تا آنکه پیامبر ﷺ آن را تفسیر کرد».^{۱۴}

چنان‌که ملاحظه می‌شود، برابر این روایت بیان پیامبر حتی نسبت به تعیین رکعات نماز یا جزئیات زکات، از باب تفسیر آیات قرآن شمرده می‌شود، با این نگاه، تمام احکام فقهی، به نوعی تفسیر قرآن است که اصول آنها در قرآن آمده است.

گفتنی است، بنا به نظر علامه این دو نقش، تنها نسبت به ظاهر قرآن و در حوزه مدالیل لفظی آن است. اما در ارتباط با باطن آیات، جری و تطبیق و تأویل آیات قرآن، روشن است که نقش سنت در آنجا، نقش اساسی‌تر و محوری‌تر است.

جان کلام علامه طباطبائی^{۱۴} درباره نقش روایات معصومین^{۱۵} در تفسیر قرآن به این برمی‌گردد که ایشان نقش اولی و اصلی معصومین را، «تعلیمی و آموزشی» می‌دانند، لذا از دیدگاه ایشان رویکرد غالبی و اساسی در روایات تفسیری، «آموزش مهارت تفسیر» به متعلمان است؛ یعنی بیانات تفسیری اهل بیت^{۱۶}، افزون بر بیان مراد خداوند، نوعی مفسرپرور است. اما نقش تبیینی آن مربوط به مواردی چون تفاسیل احکام، بطون، و جری و تطبیق^{۱۷} است. بنابراین می‌توان نظر علامه طباطبائی^{۱۸} را درباره نقش روایات تفسیری به موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. تعلیم مفاهیم و حقایق (بیان مراد الهی)؛
۲. تعلیم روش تفسیر قرآن (در آیات غیر فقهی)؛
۳. تبیین تفاسیل احکام و جزئیات شریعت (در آیات فقهی)؛
۴. بیان بطن و تأویل آیات (در مقابل معنای ظاهری آیات).

طولی بودن نقش سنت در برابر قرآن از منظر علامه

نکته دیگری که علامه طباطبائی^{۱۹} در نوشته‌های خویش به آن تصریح کرده این است که سنت در طول قرآن ایفای نقش می‌کند، نه در عرض آن. توضیح آنکه قرآن و سنت، دو منبع اصلی در تبیین معارف دینی‌اند که بین آن دو، رابطه تعاملی متقابل وجود دارد، به گونه‌ای که هریک نسبت به دیگری خدماتی را انجام می‌دهد و از دیگر سو، خدماتی دریافت می‌کند؛ چنان‌که حدیث معروف تقلین نیز، بیانگر همسویی و هم‌آوایی قرآن و سنت، در فهم معارف دین است.

حال سخن در این است آیا نقش سنت در برابر قرآن، طولی است یا عرضی؟ یعنی آیا قرآن و سنت، هر دو از باب وحی بودن، در عرض هم قرار دارند و هر دو، حجیت خویش

را مستقیم به استناد وحیانی بودن دریافت می‌کنند، یا آنکه سنت در طول قرآن قرار دارد و حجیت خویش را به اعتبار و امضای قرآن کسب می‌کند؟ به دیگر سخن، آیا باز گشت قرآن و سنت، به دلیل واحدی است و رابطه آنها تنها در اجمال و تفصیل است یا هریک به‌طور مستقل تبیین و ترسیم بخشی از پیکره دین را به عهده دارند؟

ناگفته پیدا است که برابر نظریه عرضی بودن سنت در برابر قرآن،^{۱۶} برای تفسیر آیات، اولیبتی بین مراجعه به قرآن (آیات دیگر هم‌معنی) یا مراجعه به سنت، فرض ندارد. در حالی که طبق نظریه طولی بودن آن، برای فهم آیات قرآن لازم است در مرحله اول به خود قرآن مراجعه شود، سپس در گام بعدی به‌عنوان دومین منبع به سنت مراجعه گردد. برابر نظریه طولی، قرآن در رساندن معنی خویش، مستقل است و در گام نخست، به منبعی دیگر نیازی ندارد.

علامه طباطبائی^{۱۷} و برخی از شاگردان ایشان،^{۱۸} نظریه دوم را ترجیح می‌دهند. اینان بر این باورند که قرآن به‌عنوان «ثقل اکبر» منبع اول و اصلی برای تفسیر آیات قرآن است و در دالالتش بر مدالیل خود، مستقل از سنت است و نیاز ابتدایی به آن ندارد. ولی سنت به‌عنوان «ثقل اصغر» حجیت و اعتبار خویش را از قرآن کسب می‌کند و نسبت به قرآن، شرح و تقریر محسوب می‌شود.

شاطبی در *الموافقات* در توضیح طولی بودن سنت در برابر قرآن می‌نویسد: «سنت از نظر محتوا به قرآن بازگشت می‌کند؛ چه اینکه سنت، مجملات قرآن را به تفصیل بیان کرده و مشکلات آن را تبیین نموده و مختصرگویی آن را بسط می‌دهد».^{۱۹} علامه طباطبائی^{۲۰} پس از آنکه برای روایات، شأن تعلیمی - تبیینی قائل می‌شود، می‌نویسد:

«تعلیمی بودن روایات تفسیری همان چیزی است که تعبیراتی چون «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» (نحل: ۴۴) و «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲) بر آن دلالت دارد. پس بر این اساس، پیامبر به مردم چیزی را می‌آموزد که خود قرآن بر آن دلالت دارد».^{۲۰} کلید حل معما به همین کلام علامه برمی‌گردد. ایشان می‌گویند: «پیامبر به مردم چیزی را می‌آموزد که خود قرآن بر آن دلالت دارد». معنی این سخن آن است که بیانات پیامبر و اهل بیت^{علیهم‌السلام} در تفسیر آیات، راه تشخیص مصداق و مراد را تسهیل می‌کند. آنچه در باب

تعیین مصداق، افزون بر بیان مرادات لفظی در کلام معصومان آمده، مطالبی است که خود قرآن نیز به آن دلالت دارد، هرچند پیش از بیان معصوم توجه کسی به آن معطوف نشده بود. به عبارت دیگر، ما روایات اهل بیت علیهم السلام را در تبیین مصادیق آیات و مرادات آن، به عنوان مطلبی تبعیدی به ظاهر قرآن الصاق نمی‌کنیم، بلکه پس از تأمل در بیانات آنان متوجه می‌شویم که این مطلب با تعمق بیشتر از خود قرآن نیز قابل برداشت بوده است، هرچند پیش از بیان معصوم به آن نرسیده بودیم.^{۲۱}

از این عبارت علامه به دست می‌آید که مرادشان از استقلال قرآن، حتی در تشخیص مصادیق و مرادات، مربوط به مقام ثبوت و واقع است. به بیان دیگر، علامه قرآن را در افاده مرادات لفظی و مصداقی مستقل می‌داند، ولی از آن سو دیگران را در رسیدن به مقاصد آیات، مستغنی از بیان معصوم نمی‌داند. بلکه دیگران در پناه بیان معصوم به همان می‌رسند که قرآن آن را فرموده است.

از نگاه علامه عبارت «لُتَيْنِ لِلنَّاسِ مَا نَزَلَ إِلَيْهِمْ» به خوبی بیانگر این معنی است که بیان پیامبر صلی الله علیه و آله جنبه تبیینی و تفسیری بر متن قرآن دارد. یعنی پیامبر چیزی را بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که خود قرآن واجد اصل آن است؛ یعنی بیان پیامبر تبیین «ما نزل الیهیم» (قرآن) است نه آنکه بیان پیامبر، مستقل از قرآن و در عرض آن باشد، زیرا در آن صورت تبیین ما نزل الیهیم صدق نخواهد کرد.

همچنین تعبیر به «ثقل اکبر» از قرآن، در برابر تعبیر «ثقل اصغر» درباره عترت^{۲۲} یا تعبیر به «اول بودن قرآن»^{۲۳} و همچنین ذکر آن در مرتبه نخست، همه گویای این حقیقت است که نقش روایات در برابر قرآن، ثانوی و طولی است، نه اولی و عرضی.

افزون بر اینها، تعبیری چون ترجمان القرآن، و قرآن ناطق درباره اهل بیت علیهم السلام^{۲۴} یا روایاتی که آشکار بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را نوعی شرح و توضیح قرآن معرفی می‌کند، شواهدی دیگر بر نظریه طولی بودن نقش سنت است.

گذشته از این شواهد، علامه طباطبائی رحمته الله علیه نظریه طولی بودن نقش سنت در برابر قرآن را به چند دلیل دیگر مستند کرده است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

الف. وامداری سنت از قرآن در حجیت

به باور علامه طباطبائی رحمته الله علیه حجیت قرآن، ذاتی و درونی است؛ یعنی هر انسان منصف و بی‌طرفی با شنیدن آیات قرآن و تأمل در مضامین بلند و بیان استوار آن، بی‌درنگ مجذوب

و شیفته آن می‌شود و به اعجاز آن پی می‌برد و تردیدی به خود راه نمی‌دهد که این، کلام خداوند است. ولی حجیت قول و فعل پیامبر ﷺ، وامدار قرآن است. چنان‌که در آیات فراوانی رفتار و گفتار آن حضرت به‌عنوان الگوی شایسته به‌طور مطلق مورد تأیید ربّانی قرار گرفته و کسب اعتبار و حجیت نموده است. از جمله در قرآن می‌خوانیم: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛ ما قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است، برای آنها تبیین نمایی» (نحل: ۴۴).

روشن است اگر گفتار پیامبر اکرم ﷺ در تبیین آیات قرآن، حجت نباشد، تبیین پیامبر، لغو و بی‌فایده خواهد بود. علامه در تفسیر آیه مذکور می‌نویسد: این آیه بر حجیت قول پیامبر در تبیین آیات قرآن دلالت دارد.^{۲۵} همچنین در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه را پیامبر به شما می‌دهد، بپذیرید و از آنچه شما را از آن باز می‌دارد، دست بکشید» (حشر: ۷).

آنچه علامه از این آیه و آیات مشابه استظهار می‌کند آن است که سنت، حجیت و اعتبار خویش را از این آیات کسب کرده است و چنانچه سنت، در عرض قرآن و مستقل از آن می‌بود، می‌بایست همانند قرآن، حجیت آن ذاتی و درونی یا به حکم عقل باشد، در حالی که برابر این آیات، حجیت سنت به امضای قرآن و برگرفته از آن است.

از نگاه علامه وقتی که گفتار و رفتار پیامبر ﷺ بدون هیچ قید و شرطی، حجیتش را از قرآن کسب کرده است، حجیت و اعتبار روایات اهل بیت ﷺ نیز از طریق قرآن قابل اثبات است. زیرا یکی از اوامر پیامبر ﷺ که فریقین آن را به صورت متواتر نقل کرده‌اند، تمسک به اهل بیت و فرمانبرداری از آنها است، به گونه‌ای که پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین، از آنها در کنار قرآن به‌عنوان یکی از دو ثقل گرانبها یاد کرده و لزوم تمسک به آنان را چون قرآن، همیشگی دانسته است.

پیدا است با این فرض که اطاعت از پیامبر عظیم الشان ﷺ و التزام عملی به همه اوامر و نواهی آن حضرت، براساس حکم الهی، به‌طور مطلق واجب است، اگر پیامبر ﷺ به لزوم پیروی از اهل بیت و اطاعت از آنها برای همیشه و به‌طور مطلق فرمان دهد، معنای این سخن آن است که مطلق گفتار و رفتار اهل بیت به حکم الهی حجت شرعی است و تخلف از آن، به معنی تخلف از قرآن و احکام الهی است. بنابراین، حجیت و اعتبار قول و فعل اهل بیت ﷺ با یک واسطه، مستند به قرآن و برآمده از آن است.

علامه در تفسیر آیه ۴۴ سوره نحل پس از بیان دلالت آیه بر حجیت قول پیامبر در تفسیر آیات می‌نویسد: تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام نیز به واسطه حدیث متواتر ثقلین و غیر آن، به تفسیر پیامبر ملحق می‌شود.^{۲۶} به هر حال و امداری سنت از قرآن در حجیت، گویای این حقیقت است که سنت در عرض قرآن قرار ندارد، بلکه از آنجا که حجیت خویش را از قرآن کسب می‌کند، در طول آن قرار دارد.

ب. و امداری سنت از قرآن در اعتبار سنجی

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت آن حضرت در روایات متعددی، قرآن را معیار شناسایی احادیث صحیح از سقیم معرفی کرده‌اند؛ به این معنی که در صورت ظهور تردید یا تعارض و اختلاف در روایات، می‌توان آنها را با عرضه بر کتاب (قرآن) بازساخت و احادیث صحیح را از سقیم تفکیک کرد. این روایات که به عنوان «روایات عرض» شناخته می‌شوند، در منابع روایی فریقین وارد شده‌اند. از جمله از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «آنچه را موافق کتاب خدا باشد برگزید و آنچه را مخالف آن باشد وانهید».^{۲۷}

این نکته، علاوه بر آنکه بیانگر اصالت قرآن و تقدم آن بر سنت است، نشان می‌دهد که سنت از این حیث نیز و امدار قرآن است؛ یعنی افزون بر آنکه سنت، اصل حجیت خویش را از قرآن دریافت می‌کند، پس از صدور نیز شناسایی صحت و سقم آن، با عرضه بر قرآن میسر است.

بر اساس روایات عرضه، قرآن منبع اول و مرجع نخست به‌شمار می‌آید و روایات در مرحله دوم قرار دارند، به‌گونه‌ای که تا قرآن آنها را امضا نکند و با محک قرآنی سنجیده نشوند پذیرفتنی نیستند. چنان‌که در روایتی می‌خوانیم: «هر حدیثی از ما به شما رسید ولی مورد تصدیق قرآن نبود، باطل است».^{۲۸}

روشن است اگر بنا بود سنت، در عرض قرآن نقش آفرینی کند، دیگر معنی نداشت که با تصدیق و تأیید قرآن، قابل اخذ باشد.

علامه طباطبائی رحمته‌الله‌علیه با اشاره به این دست از روایات (عرضه) می‌نویسد:

إِنَّ الْأَخْبَارَ الْمُتَوَاتِرَةَ عَنْهُ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، الْمُتَضَمِّنَةَ لَوْصِيَّتِهِ بِالْقُرْآنِ وَالْأَخْذَ بِهِ وَ عَرْضَ
الرَّوَايَاتِ الْمُنْقُولَةَ عَنْهُ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، لَا يَسْتَقِيمُ مَعْنَاهَا إِلَّا مَعَ كَوْنِ جَمِيعِ مَا نَقَلَ عَنِ
النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مِمَّا يُمْكِنُ اسْتِفَادَتَهُ مِنَ الْكِتَابِ؛ رَوَايَاتٍ مُتَوَاتِرَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فِي بَابِ تَمَسُّكِ الْقُرْآنِ

و عمل به آن و عرضه روایات بر آن، معنی ندارد مگر اینکه قائل شویم تمام آنچه از

پیامبر ﷺ نقل شده، از قرآن قابل استفاده است.^{۲۹}

درواقع، سخن علامه طباطبائی رحمته الله علیه به این نکته برمی‌گردد که سنت، در عرض قرآن قرار ندارد تا مستقلاً ناگفته‌هایی را به عهده داشته باشد، بلکه در طول آن قرار دارد هرچند ما نتوانیم پیش از بیان پیامبر به همه این نکته‌های قرآنی برسیم.

ج. جامعیت قرآن

از جمله آیاتی که علامه با تمسک به آنها سنت را در طول قرآن - نه مستقل از آن - می‌داند، آیاتی است که از جامعیت قرآن سخن گفته است. بی‌تردید قرآن کتاب هدایت است و در این باب چیزی را فروگذار نکرده است: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ ما در این کتاب، هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم»؛ (انعام: ۳۸) «وَتَزَلَّنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَّنًا كُلُّ شَيْءٍ؛ ما بر تو قرآن را فرستادیم در حالی که بیانگر همه چیز است»؛ (نحل: ۸۹)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبَيَّنًا كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ وَاللَّهِ مَا تَرَكَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّىٰ لَا يَسْتَطِيعُ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ؛ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ؛ خداوند در قرآن حکم همه چیز را بیان کرده است. تا آنجا که به خدا سوگند از بیان هیچ حکمی که بندگان به آن نیازمند باشند فروگذار نکرده است، تا بدان حد که هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که «چه خوب بود اگر این مطلب هم در قرآن می‌آمد» مگر آنکه همان نیز در قرآن آمده است.^{۳۰}

البته مقصود از جامعیت قرآن این نیست که قرآن تمام علوم و فنون بشری را در خود دارد، بلکه قرآن - دست‌کم - تمام اصول و بنیان‌های معرفتی را که در چارچوب موضوع (انسان) و هدف آن (هدایت) قرار داشته باشد بیان کرده است؛^{۳۱} چنان‌که در روایتی می‌خوانیم: «ما من أمر يختلف فيه إثنان إلا وله أصل في كتاب الله؛ هیچ امری نیست که در آن دو نفر اختلاف کنند مگر آنکه برای آن اصلی در قرآن وجود دارد».^{۳۲}

روشن است جامعیت قرآن هنگامی تمام است که روایات را به منزله فرع و شرح آن بدانیم؛ زیرا اگر سنت، جدا از قرآن، منبع مستقلی به‌شمار آید، معنایش آن است که قرآن ناقص است و همه مطالب را بیان نکرده، بلکه بیان بخشی از معارف به سنت واگذار شده است، و این با ادعای جامعیت قرآن سازگار نیست.

علامه پس از بیان شأن تعلیمی - تبیینی پیامبر ﷺ نسبت به آیات قرآن می‌نویسد:

وهذا هو الذى يدلّ عليه أمثال قوله تعالى «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» و «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» فالنبي انما يعلم الناس ويبين لهم ما يدلّ عليه القرآن نفسه، [تعلیمی بودن روایات تفسیری] همان چیزی است که آیاتی چون «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» و «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» بر آن دلالت دارد. بنابراین، پیامبر به مردم چیزی را می‌آموزد که خود قرآن به آن دلالت دارد.^{۳۳}

همان‌گونه که پیش از این گذشت، کلید پاسخ به منتقدان در همین سخن علامه نهفته است. مقصود علامه این است که بیانات پیامبر حتی در تشخیص مراد و مصداق آیات، تسهیل‌کننده فهم آیات است. آنان چیزی را به‌عنوان تفسیر می‌گویند که در قرآن موجود است نه چیزی که ما آن را تعبداً به ظاهر قرآن الصاق کنیم، هرچند دیگران بدون بیان معصوم به آن نکته التفاتی نداشته باشند.

د. منبعیت قرآن برای علوم اهل بیت علیهم‌السلام

از جمله شواهدی که علامه در بیان منبعیت قرآن نسبت به سنت بدان توجه کرده، روایاتی است که به صورت ویژه در این باره وارد شده است. از جمله در ذیل آیه «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران: ۷) روایاتی نقل شده است که نشان می‌دهد قرآن دارای لایه‌ها و ساحت‌های درونی است که جز گروه خاصی از راسخان در علم، از آن آگاهی ندارند.

در این روایات می‌خوانیم، اهل بیت راسخان در علم‌اند که از تأویل و بطون قرآن باخبرند. مرحوم کلینی این روایات را در باب «راسخان در علم» گرد آورده است. از جمله در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تأويله؛ ما أن راسخان در علم هستیم و تأویل آیات متشابه را می‌دانیم».^{۳۴}

آگاهی گروهی خاص از تأویل آیات، به معنای منبعیت علمی قرآن برای این گروه است. همچنین در روایات دیگری تصریح شده است که قرآن، منبع علوم اهل بیت است، و «علم الكتاب» نزد آنان است.^{۳۵} لذا بیانات آنان ناشی از دانشی است که از کتاب خداوند سرچشمه گرفته است. چرا چنین نباشد در حالی که قرآن، ریشه در علم ناپیدا کرانه خداوند دارد: «قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (فرقان: ۶) «لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ». (نساء: ۱۶۶)

در روایتی از سماعه، یکی از یاران امام هفتم علیه السلام، می‌خوانیم که به آن حضرت عرض کرد: آیا آنچه شما می‌گویید از قرآن و سنت است یا به رأی خویش سخن می‌گویید؟ امام فرمود: «بل كل شيء نقوله في كتاب الله و سنة نبيه؛ آنچه را بیان می‌کنیم از کتاب الهی و سنت پیامبرش است».^{۳۶}

علامه طباطبائی رحمته الله با نقل شماری از این دست روایات به این نکته توجه می‌دهد که قرآن منبع علوم اهل‌بیت است.^{۳۷} از جمله با نقل روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌نویسد: از آن حضرت سؤال شد: آیا چیزی از وحی نزد شما هست؟ امام در پاسخ فرمود: «لا والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إلا أن يعطى عبداً فهماً في كتابه؛ خیر، قسم به آن‌که دانه را شکافت و انسان را آفرید، جز اینکه خداوند فهم کتابش را به بنده‌اش عطا کند».

علامه پس از نقل این روایت می‌نویسد:

هو من غرر الأحاديث وأقل ما يدلّ عليه أن ما نقل من أعاجيب المعارف الصادرة عن مقامه العلمي الذي يدهش العقول مأخوذ من القرآن الكريم؛ این از غرر احادیث است و کمترین چیزی که بر آن دلالت دارد این است که کلمات شگفت‌آور آن حضرت که از جایگاه بلند علمی امام حکایت می‌کند و هوش از سر خلاق می‌برد، همه از قرآن سرچشمه گرفته است.^{۳۸}

بررسی عبارات موهم خلاف علامه در تبیین نظریه استقلال

آنچه تا اینجا از کلمات علامه در باب استقلال قرآن گذشت این بود که علامه در دو مقام وارد این عرصه شده‌اند: نخست استقلال قرآن در بیان دلالت‌های لفظی و استعمالی؛ دوم استقلال قرآن در تشخیص مصادیق و مرادات واقعی.

روشن است نگاه ژرف‌نگر منتقدان به مقام نخست نیست؛ زیرا مشهور علمای شیعه بر خلاف نظر اخباریون، قائل به حجیت ظواهر الفاظ و استقلال قرآن در دلالت‌های لفظی و استعمالی‌اند. آنچه نگاه منتقدان را به خود معطوف کرده، محور دوم کلام علامه یعنی استقلال قرآن در تعیین مصداق و مراد آیات است. ولی چنان‌که گذشت پاسخ منتقدان در این کلام علامه نهفته است که معصوم در تفسیر آیات چیزی را می‌گوید که قرآن خود واجد آن است (هرچند کسی پیش از بیان معصوم متوجه آن نشود).

به نظر می‌رسد سخن علامه در این باب وجه جمع مناسبی بین جامعیت و تبیان کل شیء بودن قرآن از سویی و بین مفسر بودن پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام از سوی دیگر است؛ زیرا

برابر این نظریه، هم به جامعیت قرآن خللی وارد نمی‌شود و هم نیازمندی دیگران به بیان معصوم برای رسیدن به ژرفای قرآن ملحوظ شده است. ولی در عین حال در کلمات علامه عباراتی در تبیین نظریه استقلال قرآن مشاهده می‌شود که از آن، بوی نفی نیاز به معصوم در تفسیر به طور مطلق استشمام می‌شود. شاید عبارات‌های ذیل صریح‌ترین عبارات علامه باشد که عده‌ای را بر آن داشته تا نظریه استقلال را به صورت مطلق به وی نسبت دهند. ابتدا این عبارات‌ها را مرور می‌کنیم.

ایشان در تفسیر آیه ۷ سوره آل‌عمران ضمن بحث مفصل از محکم و متشابه می‌گوید:

والمحصل أن المنهی عنه انما هو الاستقلال فی تفسیر القرآن واعتماد المفسر علی نفسه من غیر رجوع الی غیره ولازمه وجوب الاستمداد من الغير بالرجوع الیه وهذا الغير لا محالة إنا هو الكتاب أو السنّة وكونه هی السنّة ینافی القرآن ونفس السنّة الأمره بالرجوع الیه وعرض الأخبار علیه، فلا یبقی للرجوع الیه والاستعداد منه فی تفسیر القرآن الا نفس القرآن.

برابر این عبارت، علامه بر این باور است آنچه در تفسیر به رأی نهی شده آن است که مفسر به نظر شخصی خود تکیه کرده، به غیر خود رجوع نکند. لازمه چنین نهی‌ای این است که در تفسیر قرآن لازم است به غیر رجوع شود. حال آن غیر یا خود قرآن است یا سنت. اما سنت که نمی‌تواند باشد؛ زیرا رجوع به سنت در این مقام با خود قرآن منافات دارد (قرآن خود عربی مبین است) و با سنت نیز منافات دارد؛ چون سنت، خود، ما را به قرآن ارجاع می‌دهد و به عرضه اخبار بر قرآن امر می‌کند. بنابراین، راهی جز رجوع به خود قرآن و استمداد از آیات آن برای تفسیر نیست.^{۳۹}

این عبارت علامه، انتقادهای فراوانی را متوجه وی ساخت تا جایی که عده‌ای را بر آن داشت تا علامه را منکر رجوع به سنت در تفسیر معرفی کنند، ولی اگر سخنان قبل و بعد علامه به دقت ملاحظه شود، به‌ویژه با توجه به مطالبی که در نقش سنت در برابر قرآن از ایشان نقل شد یا دیگر کلماتی که از وی وارد شده است جای تردید باقی نمی‌گذارد که مقصودشان از استقلال قرآن در تفسیر، نفی رجوع به سنت به صورت مطلق نیست، بلکه این عبارت مربوط به قسمت نخست بحث یعنی استقلال قرآن در بیان دلالت لفظی و استعمالی است که به نوعی ناظر به ابطال قول اخباری‌ها است که بدون تکیه بر روایت، هیچ چیز را از ظواهر الفاظ قرآن قابل فهم و درک نمی‌دانند، و حجیتی برای آن، بدون تکیه بر روایات قائل نیستند و فهم ظواهر قرآن را در افاده مرادات تحت‌اللفظی خود، نیازمند به بیان معصوم می‌دانند و در واقع استقلالی برای قرآن در این باب قائل نیستند.

شواهدی که از کلمات علامه می‌توان بر این ادعا اقامه کرد بسیار است؛ در اینجا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

الف. علامه در امتداد همان عبارت پیش‌گفته از قول اخباری‌ها نقل می‌کند: «والحدیث [حدیث الثقلین] دال علی حجیة قول أهل البيت فی القرآن ووجوب اتباع ما ورد عنهم فی تفسیره والاقتصار علی ذلک»

آنگاه در پاسخ به این تعبیر «والاقتصار علی ذلک» می‌نویسد:

از روایات فراوانی که از طریق تفسیر آیه به آیه، آیات را تفسیر کرده‌اند برمی‌آید که معانی قرآن برای مخاطب غیر معصوم قابل فهم است و برای ذهن مخاطب غیر معصوم، امکان رسیدن به آن، با این روش وجود دارد.^{۴۰}

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در اینجا روی سخن علامه با کسانی است که فهم ظواهر قرآن را به غیر طریق اهل‌بیت ممکن نمی‌دانند و معتقدند مفاهیم قرآن تنها برای معصوم قابل دریافت است و برای دیگران مبهم است. از این‌رو، علامه در ادامه به حدیث امام باقر^{علیه السلام} تمسک می‌کند که می‌فرماید: «من زعم أن کتاب الله مبهم فقد هلك واهلك؛ هر کس گمان کند که کتاب خداوند مبهم است هلاک شد و دیگران را هلاک کرد».^{۴۱}

ب. همچنین علامه در قسمت دیگری از این بحث در پاسخ به اخباری‌ها که با تمسک

به حدیث ثقلین، مدعی انحصار حجیت در اخبار شدند، می‌نویسد:

والحدیث غیر مسوق لإبطال حجیة ظاهر القرآن وقصر الحجیة علی ظاهر بیان أهل البيت
کیف وهو^{علیه السلام} یقول: «لن یفترقا» فیجعل الحجیة لهما معاً؛ حدیث [ثقلین] درصدد
ابطال حجیت ظاهر قرآن و انحصار حجیت بر ظاهر بیان اهل‌بیت نیست؛ زیرا پیامبر فرمود:
«آن دو از هم افتراق ندارند». بنابراین، حجیت را پیامبر^{صلی الله علیه و آله} برای هر دو [کتاب و سنت] قرار
داده است.^{۴۲}

چنان‌که ملاحظه می‌شود این عبارت به‌روشنی در ابطال قول اخباری‌ها است که مدعی‌اند تنها در صورتی ظاهر قرآن حجت است که روایتی از معصوم در بیان آن رسیده باشد. علامه این انحصار در حجیت را مردود می‌شمارد. روشن است نفی انحصار حجیت با نفی استقلال متفاوت است.

به بیان دیگر علامه درصدد اثبات حجیت استقلالی ظواهر قرآن است و حجیت استقلالی ظواهر قرآن غیر از انحصار حجیت در قرآن است، بلکه بدین معنی است که قرآن

همانند سنت، بدون تکیه بر سنت، در افاده ظاهر الفاظش مستقل است. این سخن چیزی جز سخن مشهور اصولیون از علمای شیعه نیست.

ج. از عبارات صریح علامه، مطلبی است که در این زمینه در کتاب قرآن در اسلام آمده است. وی ابتدا سه راه برای تفسیر قرآن طرح می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. تفسیر آیه به‌تنهایی با مقدمات علمی و غیرعلمی که در نزد خود داریم؛
۲. تفسیر آیه به کمک روایتی که در ذیل آیه از معصوم رسیده است؛
۳. تفسیر آیه با استمداد از تدبر و استنطاق معنی آیه از مجموع آیات مربوط و استفاده از روایت در مورد امکان.

آنگاه علامه روش سوم را روشی می‌شمارد که پیامبر و اهل بیت او در تعلیمات خود به آن اشاره فرموده‌اند. وی می‌نویسد:

طریق اول قابل اعتماد نیست و طریق دوم هم در صدر اسلام رایج بود، ولی این طریق در برابر نیازهای نامحدود انسان محدود است. سپس علامه پس از برشمردن کاستی‌ها و ضعف روایات تفسیری از سویی، و فرمان قرآن و روایات به تدبر در قرآن و مراجعه به آن به این نتیجه می‌رسد که: «این اخبار [اخبار عرضه] بهترین گواه است بر اینکه آیات قرآن مجید هم مانند سایر کلمات دلالت بر معنی دارند و هم دلالت آنها با قطع نظر از روایت و مستقلاً حجت است».^{۴۳}

چنان‌که ملاحظه می‌شود هدف علامه استقلال در دلالت بر معنی و حجیت ظواهر الفاظ است که سخن حقی می‌باشد و قول مشهور علمای شیعه در باب حجیت ظواهر الفاظ چنین است. سپس علامه در نهایت می‌نویسد:

پس آنچه از بحث‌های گذشته روشن شد این است که وظیفه مفسر این است که به احادیث پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه اهل بیت ﷺ که در تفسیر قرآن وارد شده مرور و غور کرده، بر روش ایشان آشنا شود. پس از آن، طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد به تفسیر قرآن پردازد و از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شد، به آنچه موافق مضمون آیه است اخذ نماید.^{۴۴}

دومین عبارتی که موجب شد عده‌ای علامه را منکر رجوع به سنت در تفسیر بدانند عبارتی است که علامه در پاسخ به سخنان برخی از علمای اهل حدیث از اهل سنت داده است. وی می‌نویسد: «ولا معنی لارجاع فهم معانی الآيات - والمقام هذا المقام - إلى فهم الصحابة

وتلامذتهم من التابعین حتیٰ الی بیان النبی؛^{۵۰} ارجاع فهم معانی آیات - در این مقام - به فهم صحابه و شاگردان ایشان یعنی تابعان صحابه بلکه به بیان پیامبر اکرم ﷺ جا ندارد». روشن است اگر عبارت علامه به همین مقدار تقطیع شده مورد قضاوت قرار گیرد ظاهر این عبارت، موهم همین معنی است که عده‌ای تصور کرده‌اند و با آن تصور بر علامه خرده گرفته‌اند که چگونه شخصیتی چون علامه با آوردن عبارت «حتیٰ الی بیان النبی» رجوع به سنت را انکار کرده است؟ ولی اگر دقت شود و محط کلام علامه در کانون توجه قرار گیرد، به‌خوبی کلمات علامه بیانگر آن است که وی در این عبارت در مقام جواب‌دادن به کسانی است که می‌گویند اگر در تفسیر آیه‌ای، از صحابه و تابعین چیزی به ما نرسیده باید در تفسیر آیات سکوت کرد. علامه در پاسخ اینها می‌گویند چنین منطقی با آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» که در مقام تحدی و مبارزه‌طلبی است سازگار نیست؛ زیرا قرآن در این آیه عموم مردم اعم از کافر و مؤمن را به تحدی فراخوانده است و چون در مقام تحدی، طرف مقابل هنوز به پیامبر ایمان نیاورده است نمی‌توان به او گفت که با مراجعه به بیان پیامبر، به فهم قرآن دستیاب؛ لذا علامه در کلام خود، با تعبیر «والمقام هذا المقام» به این نکته توجه داده است که منظورخصوص مقام تحدی است تا از سخنان وی اطلاق استفاده نشود.

نتیجه‌گیری

نظریه علامه طباطبائی^{۵۱} درباره «استقلال قرآن در دلالت» از جمله موضوعات بحث‌انگیز نزد پژوهشگران قرآنی در یکی دو دهه اخیر بوده است. ایشان در دو اثر خود: *قرآن در اسلام* و *تفسیر المیزان* به تبیین این نظریه پرداخته‌اند. عده‌ای بدون توجه به صدر و ذیل کلمات علامه، وی را معتقد به استغناى مطلق قرآن از سنت دانسته‌اند. در این تحقیق نشان داده شد که کلام ایشان در دو مقام است: در قسمت نخست سخنشان ناظر به ابطال نظریه اخباری‌ها در باب عدم استقلال قرآن در دلالت لفظی است، و بخش دوم کلامشان در باب استقلال قرآن در بیان مصادیق و مرادات واقعی ناظر به مقام واقع و ثبوت است که هرچند دیگران بدون تکیه بر بیان معصوم به آن راه ندارند، معصوم در بیان تفسیر آیات چیزی را می‌گوید که قرآن خود بر آن دلالت دارد.

علامه برای پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت چند نقش مهم در مورد قرآن قائل است که عبارت‌اند:

۱. تعلیم مفاهیم و حقایق آیات؛
 ۲. تعلیم روش تفسیر قرآن؛
 ۳. تبیین تفاسیل احکام و جزئیات شریعت.
- همچنین علامه بر این باور است که نقش محوری سنت در برابر قرآن روش‌شناسانه است و سنت در طول قرآن نقش ایفا و حجیت خویش را از قرآن کسب می‌کند.
- افزون بر این موارد در این نوشتار روشن شده است که اساساً علامه در این باب نظریه خاصی ارائه نداده است. آنچه ایشان آورده در محور نخست همان حرف مشهور علمای شیعه در حجیت ظواهر قرآن است و در بخش استقلال قرآن در تشخیص مراد و مصداق نوعی وجه جمع بین جامعیت و تبیان کل شیء بودن قرآن و حفظ جایگاه پیامبر و اهل بیت در تفسیر است. بنابراین، استفاده از واژه «نظریه» در این بحث برای هماهنگی با عرف پژوهندگان این عرصه بوده است.



پی‌نوشت‌ها

۱. این کتاب در سال ۱۳۸۴ شمسی توسط انتشارات علمی و فرهنگی چاپ و منتشر شده است.
۲. این مقاله در سال ۱۳۸۷ شمسی در کتاب معرفت قرآنی جلد چهارم، توسط پژوهشگاه قرآن و اندیشه به چاپ رسید.
۳. این کتاب در سال ۱۳۸۶ توسط انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه چاپ شد.
۴. برای نمونه، نشست «مفهوم شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی» (۱) و (۲)، *قرآن‌شناخت*، ش ۱، ص ۲۰۵ - ۲۴۱ و ش ۲، ص ۱۹۳ - ۲۲۴.
۵. سیدمحمدحسین طباطبائی، *قرآن در اسلام*، ص ۲۴-۲۵. شبیه این مبحث را استاد فرزانه آیت الله جوادی آملی در تفسیرش آورده است. ر.ک: *تفسیر تسنیم*، ج ۱، ص ۶۴ به بعد.
۶. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱، ص ۹-۱۱.
۷. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۲.
۸. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۳، ص ۸۷ و نیز ر.ک: *قرآن در اسلام*، ص ۶۳-۶۴.
۹. محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۹، ص ۲۶۵.
۱۰. همان، ج ۳، ص ۸۷.
۱۱. همان، ص ۸۵.
۱۲. همان، سیدمحمدحسین طباطبائی، *قرآن در اسلام*، ص ۲۶-۲۵.
۱۳. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۳، ص ۸۴.
۱۴. محمدبن یعقوب کلینی، *کافی*، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۶؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۵، ص ۲۱۰.
۱۵. به عقیده علامه بسیاری از روایات ذیل آیات مربوط به بیان معنای بطنی آیات (در مقابل معنای ظاهری آیات) است. برای نمونه ر.ک: (سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۵، ص ۲۱۸؛ ج ۸، ص ۲۰۸؛ ج ۱۲، ص ۲۲۵.
۱۶. برخی از قرآن پژوهان معاصر، حجیت سنت را نه از قرآن بلکه به استناد «وحياني بودن آن» می‌دانند و لذا سنت را در عرض قرآن دانسته و از آن به عنوان «دوگانه محوری» یاد کرده‌اند. مراجعه شود به رابطه متقابل کتاب و سنت، از دکتر علی نصیری. ص ۲۷۸ به بعد.
۱۷. سیدمحمدحسین طباطبائی، *قرآن در اسلام*، ص ۲۴-۲۷.
۱۸. ر.ک: جوادی آملی، *تفسیر تسنیم*، ج ۱، ص ۶۴.
۱۹. شاطبی، *الموافقات*، ص ۶۷۷-۶۷۸؛ محمود ابوریثه، *أضواء علی السنة المحمدية*، ص ۴۰. همچنین محمود ابوریثه، از قول شاطبی نقل می‌کند: «إنَّ السُّنَّةَ بِمَنْزِلَةِ التَّفْسِيرِ وَ الشَّرْحِ لِمَعَانِي أَحْكَامِ الْكِتَابِ وَ دَلَّ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (لَتَبَيِّنَ لِلنَّاسِ مِمَّا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ)».
۲۰. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۳، ص ۸۵.
۲۱. ر.ک: نشست علمی مفهوم شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی (۱)، *قرآن‌شناخت*، ش ۱، ص ۲۲۱-۲۲۵.
۲۲. در روایت ثقلین می‌خوانیم: «... الثقل الأكبر كتاب الله... والثقل الأصغر عترتي و اهل بيتي» (صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۴۳۴).
۲۳. در برخی از تعبیرات آمده است: «إني تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله...» (مسلم، *صحيح مسلم*، ج ۷، ص

(۱۲۲).

۲۴. در عبارتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «هذا القرآن إنما هو خط مسطور بين الدفتين لا ينطق بلسان ولا بد من ترجمان؛ این قرآن، تنها خطی است که بین دو جلد قرار گرفته است، به ناچار باید سخنگویی داشته باشد». (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵). همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هذا كتاب الله الصامت و أنا المعبر عنه فخذوا بكتاب الله الناطق؛ این کتاب ساکت - و بی زبان - خداست، من سخنگوی او هستم، پس به کتاب ناطق خداوند، (یعنی علی و فرزندانش) تمسک جوئید». (العمدة ابن بطریق، ص ۳۳۰، موسوعة الإمام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۲۰۷). از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که: «نحن تراجمه و وحی الله؛ ما اهل بیت بازگو کنندگان وحی الهی هستیم» (صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۲۴؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹۲).

۲۵. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۱.

۲۶. همان.

۲۷. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۹؛ صدوق، امالی، ص ۴۴۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲۸. برقی، محاسن، ج ۱، ص ۲۲۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲۹. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۸۵.

۳۰. برقی، محاسن، ج ۱، ص ۲۶۷؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۹.

۳۱. ر.ک: محمدحسین طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۲۲.

۳۲. شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۰؛ علامه مجلسی، بحار الانوار ج ۸۹، ص ۱۰۰.

۳۳. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۸۵.

۳۴. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بصائر الدرجات، ص ۲۲۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۹.

۳۵. رعد: ۴۳ (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) در روایات وارد شده است که امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «إيانا عني». (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۲۹). در تفسیر ثعلبی از ابن حنفیه روایت شده است: «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، قَالَ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام». (ثعلبی، تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۳۰۲).

۳۶. صفار، بصائر الدرجات، ص ۳۲۱؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۳.

۳۷. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۲۸.

۳۸. همان، ج ۳، ص ۷۴.

۳۹. همان، ص ۷۷.

۴۰. همان، ص ۸۶-۸۷.

۴۱. همان، ص ۸۷.

۴۲. همان، ص ۸۶.

۴۳. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۶۱-۶۳.

۴۴. همان، ص ۶۳-۶۴.

۴۵. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۸۴.

منابع

- ابن بطریق، *العمده*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
- ابوریثه، محمود، *أضواء على السنة المحمدية*، چ پنجم، بی‌جا، بطحاء، بی‌تا.
- اشقر، محمد سلیمان، *أفعال الرسول ودلالاتها على الأحكام الشرعية*، چ دوم، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۸ق.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ق.
- ثعلبی، تفسیر ثعلبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر تسنیم*، چ دوم، قم، اسراء، ۱۳۷۹.
- شاطبی، ابواسحاق محمد، *الموافقات فی اصول الشریعه*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۳ق.
- صدوق، محمد، *امالی*، قم، مؤسسه البعثة، ۱۴۱۷ق.
- صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، تحقیق میرزا حسن کوچه باغی، تهران، منشورات اعلمی، ۱۴۰۴ق.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *قرآن در اسلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.
- _____، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۳ش.
- نصیری، علی، *رابطه متقابل کتاب و سنت*، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶ش.
- نصیری علی و گروه قرآن پژوهی، *معرفت قرآنی*، یادنگار آیه الله معرفت، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷.
- نفیسی، شادی، *روش‌شناسی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبائی در المیزان*، بی‌جا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- محمدی ری شهری، *موسوعه الامام علی*، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۵ق.
- مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، بیروت، دارالفکر، بی‌جا.
- میری، سیدسعید، *درآمدی بر مکتب حدیثی علامه طباطبائی در تفسیر*، (پایان‌نامه) استاد راهنما، محمد کاظم شاکر. نشست «مفهوم‌شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی»، *قرآن‌شناخت*، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۷.
- نشست «مفهوم‌شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی»، *قرآن‌شناخت*، سال اول، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۷.